

منازل السائرین

خواجہ عبداللہ انصاری

دکتر پرویز عباسی داکانی



نشر علم

منازل السائرین

خواجہ عبداللہ انصاری

ترجمہ دکتہ پرویز عباسی داکانی

سرشناسه	:	انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق.
عنوان قراردادی	:	منازل السائرین. فارسی - عربی
عنوان و نام پندآور	:	منازل السائرین/ عبدالله انصاری؛ ترجمه پرویز عباسی-داکانی.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر علم، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۳۰۴ ص.
شابک	:	978-964-224-546-8
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	فارسی - عربی.
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	:	عرفان - متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	تصوف - متون قدیمی تا قرن ۱۴
شناسه افزوده	:	عباسی-داکانی، پرویز، مترجم
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۲ ۸۰۴۱ ۸م الف/۶/۲۸۲ BP
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۸۴
شماره کتایشناسی ملی	:	۳۱۶۲۶۰۳



منازل السائرین

خواجه عبدالله انصاری

ترجمه: دکتر پرویز عباسی-داکانی

چاپ و صحافی: رامین

لیتوگرافی: باختر

تیراژ: ۳۳۰ جلد

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۵۴۶-۸

خیابان انقلاب- خیابان ۱۲ فروردین- خیابان شهدای ژاندارمری

بن‌بست گرانفر پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

□ مقدمه:

تا پیر هرات و اولیا بس راه است
گفتم سخنی کز آن خدا آگاه است
در قرب نوافل که اناالحق شد ذکر
در قرب فرایض انا عبدالله است

سیر و سیوررت تاریخ اغلب در سایه‌ی شوم تحریف‌ها و خطاها سبب می‌شود تا شکوه چهره‌هایی تأثیرگذار و فرهیخته غالباً نادیده گرفته شده یا بعضاً به مقام و جایگاه ممتاز اجتماعی و شخصیتی این افراد بهای اندکی داده شود و یا اساساً دستی پنهان حتی یاد آنان را نیز به پوته‌ی نسیان و فراموشی می‌سپارد. عارف والامقام «خواجه عبدالله انصاری هروی» از جمله‌ی این مشاهیر در حوزه‌ی معرفت دینی و عرفانی است که در طول مدتی قریب به یکهزار سال منزلت برجسته‌ی او به گونه‌ای بایسته و شایسته بروز و ظهور نیافته است.

او در «هرات» زاده شد. این شهر در آن دوران در کنار نیشابور و بلخ و مرو از شهرهای مهم خراسان بزرگ بود. حضور اساتید مجرب و کارآزموده در تمامی علوم آن عصر جاذبه‌ای به شهر بخشیده بود که کمتر طالب علمی می‌توانست نسبت به آن بی‌اعتنا باشد. لذا جمع کثیری از اهل معرفت و تشنگان علم از اکناف و اطراف بلاد اسلامی برای کسب فیض از محضر مشایخ و عالمان و عارفان شهیر و برجسته به این سرزمین رهسپار می‌شدند. هر گروهی بسته به شیوه‌های آیینی و مذهبی خاص خویش پیرامون یکی از بزرگان حلقه می‌زدند و از خرمن دانش او بهره می‌بردند.

بدین سان هرات بالندگی و درخشش فرهنگی و مذهبی خاص خود را داشت. با چنین جایگاهی، اختلاف فرقه‌ها نیز در آنجا امری طبیعی بود و بالطبع برخوردهای عقیدتی را نیز پی‌آمد داشت، و بعضاً موجب توطئه‌ها و دسیسه‌های گروه‌های رقیب

علیه یکدیگر می‌شد. در این درگیری‌ها حوادث سخت و ناگواری نیز پیش می‌آمد. تصوّف در هرات گسترش داشت، به‌طوری که غالب مردم یا صوفی بودند و یا ارادت‌ی خاص به اهل تصوّف داشتند.

□

«خواجه عبدالله بن ابومنصور انصاری» محدث، فقیه و عارف نامی به سال ۳۹۶ هـ. ق در محله‌ی کهن دژ «کهندز، قهندز» از توابع هرات زاده شد. چهارساله بود که توسط کسان خویش به دبستان مالینی سپرده شد تا تحت تعلیمات یک آموزگار زن دروس مقدماتی را پشت سر بگذارد. نبوغ در درس‌آموزی خیلی زود باب تعلّم را بروی او گشود. به سال ۴۰۳ ق یعنی در سن هفت سالگی آموختن قرائت را نزد قاریان برجسته‌ی آن روزگار آغاز کرد و در همان ایام بود که آموختن ادبیات عرب و فارسی نیز بر درسه‌ای او افزوده شد.

او که پله‌های ترقّی را پشت سر می‌گذاشت در سال ۴۰۵ قمری آموختن فقه و حدیث را نزد دو تن از بزرگان این علوم یعنی قاضی «ابو منصور ازدی» و «شیخ جارودی» آغاز کرد و در خلال این ایام بود که با «شیخ عمو» و صوفیان «گازرگاه» آشنا شد و بدین ترتیب درهای جدیدی به رویش گشوده شد.

این تحوّل زمانی روی می‌داد که حکومت «غزنویان» مشغول سرکوب عقلگرایان اعم از معتزله و شیعه و اشاعره بود. خواجه در این هنگام نزد شیخ «یحیی بن عمار» به امر آموختن تفسیر قرآن اشتغال داشت و با صوفی بزرگ و تاثیرگذار حنبلی شیخ «طاقی سیستانی»، نیز تازه آشنا شده بود. این درحالی بود که خواجه هنوز بیش از دوازده سال نداشت. آشنایی خواجه با این عارف بلندآوازه دیری نپایید و به سال ۴۱۵ ق یعنی هنگامی که او نوزده ساله بود، آن استاد عالم فانی را وداع گفته و به دیار باقی شتافت.

عطش سیری‌ناپذیر به کسب فیض از محضر عالمان بلندآوازه خیلی زود او را مسافر شهرهای مهم و تاثیرگذار آن روزگار کرد. سفر اول و آغازین وی به سال ۴۱۶ ق و به مقصد نیشابور اتفاق افتاد. خواجه در این سفر بیست‌ساله بود و تحمّل مشقّات برای

آموختن حدیث از محدّثین بنام آن دیار برایش تلخ و دشوار نبود.

او دو سفر ناموفق به قصد حج داشت. سفر دوم او به سال ۴۲۳ ق اتفاق افتاد. او برای زیارت خانه‌ی خدا و گزاردن حج بیت‌الله الحرام همراه قافله‌هایی که عازم حج بودند تا بغداد رفت، اما گویی قسمت نبود که زیارت کعبه نصیبش گردد و لذا پس از اقامتی کوتاه در بغداد به هرات بازگشت. ناامنی راه‌ها و شیوع بیماری وبا علت بازگشت مسافران حج بود.

در راه بازگشت به نیشابور رسید و در خلال این سفر بود که با عارفان نامی شیخ «ابوالحسن خرقانی» و شیخ «ابوسعید ابوالخیر» دیدار کرد. دیدار آن پیران راه رفته و روشن دل در تعالی شخصیتی وی نقش بسیار تاثیرگذاری داشت. وی در این سفر با «ابن باکویه» یا باباکوهی - عارف شهیر روزگار - و دوستان او نیز ملاقات کرد و این دوستی کماکان تا پایان حیات وی ادامه یافت. علاوه بر این، انصاری جوان با «شیخ محمد قصاب دامغانی» نیز آشنا شد که از شاگردان عارف نامی «ابوالعباس قصاب آملی» بود.

رشد و تحول شگرف در ابعاد شخصیتی خواجه در خلال این سال‌ها او را تا بدان حد دچار اطمینان خاطر نموده بود که در سال ۴۲۵ هـ وقتی بیست و نه بهار از عمرش می‌گذشت، ارشاد طریقت را در «کهن دژ» هرات آغاز کرد. در خلال این ایام خواجه با صوفیان ملامتی همچون: «اسماعیل چشتی» و «احمد چشتی» و «بوسعید معلم» که در نوبادان «نوبادران» منزل گزیده بودند، زمستانی وجدانگیز را پشت سر نهاد. ملامتیان عقیده داشتند که از لحاظ نجات روح و رستگاری، بزرگترین خطر آن است که سالک بر اثر کامیابی در زهد و عرفان از خود راضی و مغرور شود. صوفی برای احتراز از این خطر و اجتناب از برانگیختن تحسین دیگران باید کامیابیهای خویش را در طریق زهد و عرفان پنهان دارد و بکوشد تا خود را حتی اگر لازم شد بدتر از آنچه هست بنماید، و چنان رفتار کند که ملامت دیگران را برانگیزد. چنین رفتاری عملاً و غالباً بصورت تسامح و بی‌اعتنایی به قواعد و موازین معمول معاشرت با مردم درمی‌آمد و گاه حتی به جسارت می‌گرایید.

تفسیر قرآن موهبتی الهی بود که خواجه تا پایان عمر شریف خویش همواره بدان همت می‌ورزید، اما جهل و عناد اهل ظاهر و بدخواهان نیز علیه او پایانی نداشت. در سال ۴۳۸ هـ خواجه به تحریک مخالفان دستگیر و روانه‌ی زندان شد و چیزی قریب به پنج ماه در زندان پوشنگ به زنجیر بود.

اما او کسی نبود که بواسطه‌ی این ناملازمات میدان را خالی کند و دست از عقاید و آراء خود بکشد. پس از آزادی از زندان رویه‌ی پیشین را پی گرفت و جلسات درس و بحث را مجدداً دایر کرد. او علاوه بر وظایف علمی و وظیفه‌ی اداره‌ی خانقاه شیخ عمو و تربیت عملی شاگردان را نیز برعهده داشت. با از دست دادن «شیخ عمو» که به نوعی حامی وی نیز بود، دوران فشار و سختی خواجه آغاز شد.

در سال ۴۴۴ ق یعنی به هنگامی که خواجه دوران میانسالی را پشت سر می‌گذاشت، سختگیری حاکمان سلجوقی درباره‌ی اشاعره رو به فزونی نهاد. این امر مطلوب حنبلیان و از جمله خواجه بود و همین امر بستر کینه‌توزیهای بعدی اشاعره نسبت به وی را فراهم آورد. هر چند که برخی از مریدان و یاران در این مدت او را تنها نگذاشتند و در کمک و مساعدت و تامین بخشی از مخارج و مایحتاج وی، نهایت اهتمام را بجای آوردند اما خواجه کسی نبود که بتواند برای مدت طولانی با این وضعیت کنار بیاید.

در سال ۴۴۵ ق اسباب ملاقات با دو ادیب و دانشمند برجسته‌ی آن روزگار «ابوالحسن باخزری» و «ابوالقاسم زوزنی» فراهم آمد. یکسال بعد وقتی کرسی موعظه در مسجد جامع هرات، توسط قاضی «صاعدین سیار حنفی» به وی پیشنهاد شد، خواجه بی‌درنگ آن‌را پذیرفت تا گشایشی باشد برای بیرون شدن از موقعیتی که بدان گرفتار آمده بود.

فصل جدیدی از زندگی خواجه آغاز می‌شد و او که در گرماگرم بحث و تدریس و خطابه و موعظه قرار داشت و لحظه‌ای از پرداختن به علم و عرفان فارغ نبود. در کنار کارهای اجرایی دست به کار تالیف نیز بود و متونی را می‌نوشت و می‌نویساند. خواجه در این دوره اثر گراسنگش «صمدیدان» را به رشته تحریر درآورد؛ کتابی که با دیگر اثر خواجه یعنی «منازل السائرین» همطرازی و همسنگی داشت. در روزگار حاکمیت

«آلب ارسلان» خواجه به تجسم متهم گردید، اما با کمک و مساعدت حاکم وقت از او رفع اتهام شد. «خواجه نظام الملک» وزیر دانش دوست به سبب اعتقادات صوفیانه‌ی پیر هرات بر او سخت نمی‌گرفت و این امر مجالی بود تا خواجه با فراغ‌بالی بیشتری به کار بپردازد. او که روح ناآرامی داشت، آراء نامتناسب با شرع را بر نمی‌تابید.

آن هنگام که خواجه شصت و یک ساله بود، مخالفان کوشیدند تا از موقعیت فراهم آمده نهایت استفاده را برده و با توجه به صدور فرامین تازه از سوی «خواجه نظام الملک» وزیر مبنی بر آزادی عملی و فکری اشاعره، مخالفان افکار آنان و از جمله پیر هرات را در تنگنا قرار دهند. آنان تلاش داشتند تا با توجه به ردّیه‌ی خواجه تحت عنوان «ذمّ الکلام و اهل» که علیه اشاعره و دیگر متکلمان بود، اسبابی را فراهم آورند که خواجه به رد و طرد حاکمیت گرفتار شود.

در هر سال ۴۵۸ هـ با سعایت مخالفان، او از هرات تبعید شد و به بلخ رفت. خواجه نظام الملک که در این هنگام در مرو بود، شیخ را به شهر «بادغیس» فراخواند و خواجه درحالی که غل و زنجیر برگردن داشت به آن سامان حرکت داده شد. مریدان او تخت چوبینی را که پیرمرد بر آن نشسته بود بر شانه‌هاشان حمل کردند. در بلخ شفاعت شیخ «معمر لبنانی» مقبول خواجه نظام الملک واقع شد و پیر هرات بخشودگی یافت و به موطن بازگشت.

البته او مناظره‌ای کوتاه در سال ۴۵۹ هـ با «ابوالقاسم دبوسی» متکلم در محضر نظام الملک وزیر داشت که این مناظره‌ی کوتاه بی‌هیچ نتیجه‌ای پایان یافت.

سه سال بعد بازهم مخالفان در پی اذیت و آزار او برآمدند و سعی کردند تا آلب ارسلان را که توقف کوتاهی در هرات داشت علیه خواجه تحریک کنند، اما سلطان که متوجه دسیسه‌چینی شده بود بر مخالفان جرایم سنگینی را مقرر کرد.

یک سال بعد «آلب ارسلان» کشته شد و «ملک شاه» جوان بر تخت سلطنت جلوس کرد و بدین ترتیب خواجه نظام الملک قدرت و نفوذ بیشتری یافت.

دهه‌ی هشتاد عمر خواجه تقریباً با آرامش و رفاه نسبی توأم بود، و او یکسره به ارشاد مریدان و تربیت شاگردان مشغول بود. غالب مردم هرات پیرو عقیده‌ی خواجه

بودند و لذا حکومت وقت از هر گونه اقدام علیه او برحذر بود.

در سال ۴۷۳ هـ و وقتی هفتاد و هفت سالگی را پشت سر می گذاشت بر اثر بیماری چشمانش نابینا گردید. در همین سال سلطان «تکش» علیه برادر خویش «ملک شاه» سلجوقی دست به شورش زد.

دو سال از واقعه‌ی نابیناشدن خواجه گذشته بود که خلیفه‌ی بغداد «المقتدر بالله» خلعتی برای خواجه فرستاده و او را عنوان شیخ الاسلامی بخشید.

به سال ۴۷۸ هـ مصادف با هشتاد و دو سالگی خواجه، اهل هرات متکلمی میهمان را به قهر از شهر راندند و به پیامد آن انصاری پیر دوباره از موطن خویش تبعید شد. او در سن هشتاد و چهار سالگی و پس از دو سال دوری از زادگاه مجدداً به هرات بازگشت و مردم به گرمی از او استقبال کردند.

سرانجام به سال ۴۸۱ هـ خواجه در سن هشتاد و پنج سالگی جهان فانی را وداع گفت. پیکر او طی مراسم نسبتاً باشکوهی در روز بیست و دوم ماه ذی الحجه سال ۴۸۱ ق تشییع و به خاک سپرده شد.



اگر نظری گذرا به زندگی خواجه عبدالله انصاری داشته باشیم، می توانیم منحنی زندگی او را به شکل زیر مشخص کنیم:

در سال ۳۹۶ ق در محله‌ی کهن دژ (کهندز، قهندز) هرات زاده شد. چهار ساله بود که به دبستان «مالینی» رفت و نزد زنی که در آن زمان آموزگار بود، شروع به آموختن دروس ابتدایی کرد. (سال ۴۰۰ ق)

در سال ۴۰۳ به سن هفت سالگی نزد قاریان قرآن قرائت آموزی آغاز کرد، و سپس در سال ۴۰۴ به آموزش ادبیات عربی و فارسی روی آورد.

در سال ۴۰۵ نزد قاضی «ابومنصور ازدی» و شیخ «جارودی» آموختن فقه و حدیث و نگارش را آغاز کرد.

به سال ۴۰۷ با «شیخ عمو» و صوفیان «گازرگاه» آشنا شد، و رفت و آمدهایش به خانقاه آغاز شد. در این هنگام یازده ساله بود.

در سال ۴۰۸ حکومت غزنوی شروع به سرکوب عقلگرایان - معتزله، شیعه، اشاعره... کرد. خواجه در این هنگام نزد شیخ «یحیی بن عمار» به آموختن تفسیر قرآن پرداخت، و با صوفی بزرگ و تاثیرگذار حنبلی شیخ «طاقی سیستانی» آشنا شد (دوازده سالگی).

در سال ۴۱۵ یعنی زمانی که نوزده ساله بود «طاقی سیستانی» عالم فانی را وداع گفته و به دیار باقی شتافت.

در بیست سالگی یعنی به سال ۴۱۶ ق سفر اول خود به نیشابور را انجام داد برای تحصیل علوم زمانه و به ویژه علم حدیث، در اینجا با صوفیان خانقاه ابن باکویه و خود او آشنا شد.

سفر به نیشابور یکسال بیشتر به درازا نکشید، و انصاری جوان در پایان آن به هرات بازگشت، و آموزش حدیث را نزد محدثان هرات با جدّیت بیشتری ادامه داد.

در سال ۴۲۱ سلطان محمود غزنوی ری را که شهری شیعه‌نشین بود، مورد حمله نظامی قرار داد، و قتل و غارت بسیار کرد، و کتابخانه‌های بسیاری را از بین برد. او در همان سال نیز مرد، و پسرش مسعود غزنوی جانشین وی شد. سلاجقه پس از درگیریها و جنگها بر سر کار آمدند، و تحول قدرت یعنی تحول همه چیز زندگی خواجه نیز همچون جهان او دستخوش تغییراتی شد.

در سال ۴۲۳ خواجه عبدالله به قصد سفر حج همراه قوافل مسافر تا بغداد رفت، اما قسمت نبود که زیارت کعبه نصیبش شود، و لذا پس از اقامتی کوتاه در بغداد به دیار خویش بازگشت. در سال بعد یعنی ۴۲۴ بار دیگر خواجه کوشید تا همراه قوافل خراسانیان به سفر حج برود، ولی این بار نیز تا «ری» بیشتر پیش نرفت، و باز به دلیل وجود مشکلات در راه مسافران و شیوع بیماری بازگشت. او در این سفر محدث بزرگ «ابوحاتم ابن خاموش» را در ری ملاقات کرد.

پس از آن با «ابوسعید ابوالخیر» و «ابوالحسن خرقانی» دیدار کرد. در راه بازگشت از ری شاگرد ابوالعباس قصاب آملی یعنی شیخ «محمد قصاب دامغانی» را نیز ملاقات کرد.

در سال ۴۲۵ وقتی بیست و نه سال از عمرش می‌گذشت، ارشاد طریقت را در «کهن دژ هرات» آغاز کرد. او با صوفیان ملامتی همچون «اسماعیل چشتی» و «احمد چشتی» و «بوسعید معلم» که در (نوباوران) منزل گزیده بودند، در زمستان دیدار کرد و سخنرانیها و سماعهای پرشوری داشت.

در سال ۴۲۹ قمری با «مسعود بوسهل زوزنی» دبیر دیوان رسالت دیدار کرد، و به سال ۴۳۰ ه. ق سی و چهار سال داشت، پدر را از دست داد.

در سال ۴۳۳ از هرات تبعید شد، و به ناچار دو سال در «شکیبان پوشنگ» زندگی کرد. او در این مدت به دفاع از خویش و در نقد مخالفانش رساله‌هایی را برنگاشت. خواجه به سال ۴۳۵ و در سن ۳۹ سالگی دوباره به هرات بازگشت، و در همان سال و در سال ۴۳۶، نخستین دوره‌ی تفسیرگویی خویش را در هرات آغاز کرد. این دوره‌ی تفسیر قرآن دو سال به درازا انجامید.

در سال ۴۳۵ دومین دوره‌ی تفسیرگویی او آغاز شد و تا پایان حیاتش ادامه یافت. دوباره در سال ۴۳۸ به سن چهل و دو سالگی، با تحریک مخالفانش دستگیر و زندانی شد، و پنج ماه در زندان هوشنگ به زنجیر بود.

در سال ۴۳۹ وقتی از زندان آزاد شد، به تدریس دوباره‌ی تفسیر قرآن روی آورد. در سال ۴۴۱ شیخ عمو، پیر صوفی و استاد خواجه که حامی اصلی وی نیز بود، در سن ۹۲ سالگی درگذشت، و از این پس وظیفه‌ی اداره‌ی خانقاه هرات به دوش خواجه افتاد. با این وصف، با از دست دادن عمو که حامی مالی وی نیز بود، دوران فقر و سختی وی نیز آغاز شد.

در سال ۴۴۴ وقتی چهل و هشت ساله بود، سلاجقه بر اشاعره سخت گرفتند. در سال ۴۴۵ دو ادیب و دانشمند هم‌روزگار یعنی «ابوالحسن باخزری» و «ابوالقاسم زوزنی» به دیدار خواجه شتافته و او را بسیار ستودند. در سال ۴۴۶ قاضی «صاعد بن سیار حنفی» در هرات کرسی موعظه در مسجد جامع را به خواجه واگذار کرد.

در سال ۴۴۸ رساله‌ی «صد میدان» تقریر شد، و به کتابت درآمد.

در سال ۴۵۰ وقتی خواجه پنجاه ساله بود، مخالفان کوشیدند تا «آلب ارسلان» سلجوقی حاکم منطقه، او را از تدریس بازدارد، ولی موفق به جلب نظر موافق او نشدند. در سال ۴۵۵ یعنی پنجاه و پنج سالگی خواجه، «طغرل سلجوقی» مرد و «آلب ارسلان» سلطان شد. به پی آمد آن در سال ۴۵۶ ق خواجه «نظام الملک» فرامین تازه ای مبنی بر آزادی عملی و فکری اشاره صادر کرد. خواجه نیز به تهیه مواد فکری رساله ای علیه اشاعره و دیگر متکلمان مخالف به نام «ذم الکلام و اهل» همت گماشت. در سال ۴۵۷ وقتی که خواجه وارد شصت و یک سالگی اش شده بود، مخالفانش او را در نزد خواجه نظام الملک به مناظره کشاندند، ولی «انصاری» جان به در برد و آسیبی به او نرسید.

در سال ۴۵۸ خواجه به شصت و دو سالگی از هرات تبعید شد، و به بلخ رفت. خواجه نظام الملک که در مرو بود، شیخ الاسلام را به «باد غیس» فراخواند. انصاری از هرات در حالی که غل و زنجیر برگردن داشت حرکت داده شد، اما مریدان تخت او را بر شانه حمل کردند.

در بلخ شفاعت شیخ «معمّر لبنانی» مقبول خواجه نظام الملک واقع شد، و پیر هرات بخشیدگی یافت و به وطن بازگشت.

در سال ۴۵۹ با «ابوالقاسم دبوسی» در محضر نظام الملک وزیر و در هرات مناظره ای کوتاهی داشت.

در سال ۴۶۲ باز مخالفان سعی کردند تا سلطان آلب ارسلان را که توقف کوتاهی در هرات داشت، علیه خواجه تحریک کنند. سلطان که متوجه دسیسه چینی آنان شده بود بر مخالفان جرایم سنگینی را مقرر کرد. در این زمان، آلب ارسلان پس از غلبه بر فارس به خراسان بازگشته بود.

در سال بعد آلب ارسلان کشته شد، و «ملک شاه» جوان بر تخت سلطنت جلوس کرد. خواجه نظام الملک بدین ترتیب قدرت و نفوذ بیشتری یافت.

از سال ۴۶۴ که از بیماری نجات یافت، تقریباً دهه ای هشتاد عمر او با آرامش و رفاه توأم بود، و یکسره به ارشاد شاگردان و تربیت مریدان می گذشت. بیشتر مردم هرات

پیروان عقیده‌ی خواجه بودند، و حکومت علیه او اقدامی نمی‌کرد.

در سال ۴۷۳ وقتی هفتاد و هفت سالگی را می‌گذراند، بر اثر بیماری چشمش نابینا شد. در این سال سلطان «تکش» علیه برادرش «ملک شاه» سلجوقی شورش کرد.

در سال ۴۷۴ سرانجام «ذم‌الکلام» به رشته‌ی تحریر درآمد.

در سال ۴۷۵ خلیفه‌ی بغداد «المقتدی بالله» از بغداد خلعتی به خواجه فرستاد و او را عنوان «شیخ الاسلام» بخشید.

در سال ۴۷۶ وقتی که خواجه هشتاد سالگی را پشت سر می‌نهاد، کتاب «منازل السائرين» را تقریر کرد.

در سال ۴۷۸ مصادف با هشتاد دو سالگی خواجه، اهل هرات متکلم میهمان را به قهر از شهر راندند، و شورش در شهر پدید آمد که به پیامد آن انصاری پیر دوباره از هرات تبعید شد.

دو سال بعد یعنی به سال ۴۸۰ خواجه‌ی هشتاد و چهار ساله از بلخ به هرات بازگشت، و مردم هرات به گرمی از او استقبال کردند.

در سال ۴۸۱ سرانجام خواجه به سن هشتاد و پنج سالگی وفات یافت، و روز جمعه ۲۲ ذی‌حجه سال ۴۸۱ به خاک سپرده شد.

از خواجه انصاری دو پسر باقی ماند که بعدها هر دو در کنار مقبره‌ی پدر و در آرامگاه او به خاک سپرده شده شدند. یک پسر وی یعنی عبدالهادی در سال ۴۹۰ ق توسط فداییان باطنی کشته شد، اما پسر دیگرش جابر به مرگ طبیعی از دنیا رفت و در کنار پدر و برادر به خاک سپرده شد.

آرامگاه خواجه و فرزندانش در گازرگاه که در بخش شمال شرقی هرات واقع شده قرار دارد، و از زیارتگاه‌ها و بناهای کم‌نظیر تاریخی محسوب می‌شود. بنای آرامگاه او در زمان پسر تیمور و جانشین او یعنی شاه‌رخ‌شاه ساخته و برای آن موقوفاتی تعیین شد.

□

بی‌شک خواجه نابغه‌ای بود که بلندترین قله‌های معرفت را درنوردید. سخنان شیوا

و دلنشین او به واسطه‌ی جادوی عشق و ایمان مّواج در ضمیر پرتلاطمش همواره خیل عظیم مشتاقان را به تحسین و کرنش در برابر عظمت آن واداشته است. مردی که از هزارها هزار توی عشق عبور کرده، و هفتخوان هولناک طریقت را بی‌بیم و تردید پشت سر گذارده، و از چشمه‌ی زلال جاودانگی سیراب شده، و به کیمیای سعادت دست یازیده است. او یکی از کیمیاگران روحانی مشرق زمین است که کمتر می‌توان نظیری برایش سراغ جست.

در قلمروهای دست نیافتنی عرفان او را شکوهی ست که گذر زمان رنگ کهنگی به آن نمی‌زند و هر کلامی از او دنیایی پر عظمت و سراسر شکوه و جلال را فراروی ما می‌گشاید که ورود بدان مجالی سترگ می‌طلبد.

خواجه بی‌شک از گویندگان بنام و بلندپایه‌ی شعر و ادب پارسی است که کلام شیوایش از دل برآمده و بر دل نیز می‌نشیند. ادبیات برای او مقوله‌ای تجملی و یا مسیری برای ارتزاق و ایصال به ثروت و مکنّت نبوده، بلکه رازگویی از اسراری ست که سینه‌های شرحه شرحه از فراق محبوب ازلی را به زمزمه و امی دارد. تحول شگرف ادبیات فارسی به سده‌ی پنجم هجری بی‌شک تا حد زیادی وامدار ذوق و قریحه‌ی کم‌نظیر اوست.

خاستگاه این جریان، خراسان و ماوراءالنهر بوده است و اساساً در همین دوران است که ادبیات فارسی در کنار زبان و ادبیات عرب رفته رفته رسمیت می‌یابد و نظم و نثر فارسی نیز با تحولات شگرفی روبرو می‌شود. این تحول خصوصاً در نثر صوفیانه بی‌شک کاملاً قابل مشاهده است. استفاده از ظرفیت‌های شعری در نثر که میان هنرنمایی و تزئینات کلامی دست و پا می‌زند، نثر را به شعر نزدیک کرد و از نمونه‌های بارز این قرابت، سوز و گدازهای عاشقانه‌ای بود که در «مناجات‌نامه» پیر هرات شاهد آنیم. تسلط خواجه بر صرف و نحو در هر دو حوزه‌ی ادبیات فارسی و عربی و نیز تبحر وی در سرودن شعر به هر دو زبان، یکی دیگر از امتیازاتی ست که پیر هرات داشته و در گسترش و رشد ادبیات عرفانی فارسی مؤثر افتاده است.^۱

خواجه در رسائل موجود فارسی خویش در موارد مختلف از شعر استفاده کرده است. در این رسائل برخی از اشعار دیگران نیز نقل شده که بعضی از آنها با تفاوتهایی در آثار دیگر بزرگان از مشایخ تصوف نیز آمده است.

از خواجه آثار باارزشی باقی مانده، اما برای غور و تعمق در آراء و عقاید او اثر ماندگار و بی بدیلش «منازل السائرین» براستی بهترین منبع و مأخذ است. آکنده بودن نوشته‌های خواجه از تعابیر دشوار عرفانی و بیان مطالب به شیوه‌ی اشاری و رازورزانه کار خواننده‌ی این آثار را با دشواری روبرو می‌نماید. تلفیق اندیشه‌های کلامی و آموزه‌های مذهبی با نگره‌های عرفانی اسلوب ویژه‌ی به این اثر بخشیده و برای تبیین اصول سلوکی به آن هیأتی شگرف داده است. بعدها پیران راه رفته و آشنا با مبانی و مضامین عارفانه در میدان شرح این متن گام نهاده‌اند و آثار گرانسنگی پدید آورده‌اند. خواجه در این اثر گرانقدر مقامات و منازل سالکان را یکایک مورد ارزیابی قرار داده و به نیکی از عهده‌ی تبیین آنها برآمده است. شیوه‌ی خواجه آن است که در آغاز هر یک از باب‌ها، آیه‌ای از آیات قرآنی را بیان می‌دارد تا نشان دهد که شریعت و طریقت و حقیقت با هم هماهنگی و همخوانی دارند و عرفان و قرآن و برهان بر هم منطبق‌اند.

□

پیشتر دانایان خاندان نبوی از حالات مختلف ایمان سخن گفته و آن‌را دارای درجات و طبقات و منازل برشمرده بودند. آنان در برخی از اهل ایمان باورشان را تام و تمام دانسته، و در مقابل برخی را نیز از مصادیق نقص در ایمان برمی‌شمردند. در بین این دو مرتبه نیز بودند کسانی که از نقص به کمال می‌گراییدند.

از امام جعفر بن محمد صادق (ع) نقل است که گفت: «لایمان حالات و درجات و طبقات و منازل. فمنه التام المنتهی تمامه و منه الناقص البین نقصانه و منه الزاید رجحانه».^۱

خواجه عبدالله انصاری بر آن بود که برحسب عبور یا توقف می‌توان از منزل و مقام

۱. اصول کافی، ۳۹/۲، کتاب الایمان و الکفر، ج ۷.

سخن به میان آورد. هر نقطه از مسیر سلوک که از آن در حال عبوری، منزل توسست، و اگر در آن اقامت کردی، پس مقام است. برای سالک منزل است و برای واجد مقام^۱.

پیش از خواجه عبدالله انصاری کسان دیگری نیز از مقامات و منازل سالکان سخن گفته بودند. شقیق بلخی (متوفی ۱۹۴)، ابوالحسین نوری (متوفی ۲۹۵)، حکیم ترمذی (متوفی ۳۱۸)، نفرّی (متوفی ۳۶۶)، سراج توسی (متوفی ۳۸۶) هر یک به عنوان عارفی بزرگ در نگاشته‌های خود به این موضوع توجه نشان داده‌اند.

بی‌شک برخی از این آثار در اختیار خواجه عبدالله بوده و در نگارش منازل السائرین خویش از آنها سود جسته است. خود خواجه نیز در مقدمه کتاب خویش متذکر شده که جماعتی از پیشینیان و معاصران در این باب تالیفاتی داشته‌اند. برخی از ایشان به اصول اشاره کرده‌اند، بی‌آنکه به تفصیل آن بپردازند. برخی حکایات را جمع کرده‌اند اما به خلاصه کردن آن نپرداخته‌اند. گروهی نیز میان مقامات خاصه و ضرورات عامه تفاوت نگذاشته‌اند. زمره‌ای نیز شطح مغلوب را مقام انگاشته‌اند، و کلام واجد را با رمز متمکن یکسان تلقی کرده‌اند. اما اکثر ایشان از درجات سالکان سخن نگفته‌اند. سپس می‌افزاید: گروهی از دوستداران عرفان که گام در مسیر سلوک نهاده‌اند چه از هرات و چه غیر آن مدتها از من تقاضا داشتند تا برایشان کیفیت معرفت به منازل سایرین به سوی خدا را بیان کنم، و من نیز به اجابت ایشان چنین کردم.^۲

پس از آن خواجه خود تذکر می‌دهد که لزوماً همه عارفان در بر شمردن مقامات با او همعقیده نیستند، و در اینجا «اختلاف عظیم» میان اهل سلوک هست. سیر عرفانی به سوی خداوند دارای بدایات و نهایات است و بین این آغازها و انجام‌ها نیز منازل دیگری می‌توان تصور کرد. این سومین نوع را می‌توان متوسطات نام نهاد. نکته مهم سه گانه سه گانه بودن هر مقام است: «تمامی این مقامات هر یک دارای سه مرتبه‌اند: مرتبه‌ی نخست گرفتن قاصد در سیر. مرتبه‌ی دوم داخل شدن در تنهایی. مرتبه‌ی سوم رسیدن سالک به مشاهده‌ای که جذب‌کننده‌ی او به سوی حقیقت توحیدست در طریق فنا... من درجات هر مقامی را به تفصیل بیان خواهم کرد تا به این واسطه درجه‌ی عامه

۱. نگاه کنید به: صد میدان خواجه، مقدمه. ۲- نگاه کنید به آغاز منازل السائرین.

را بشناسی و سپس از درجه‌ای سالک مطلق گردی، و پس از آن به دریافت درجه‌ی محقق نایل آیی»^۱.

□

پیش از خواجه برخی از نویسندگان عارف مشرب مباحث مشابهی را مطرح کرده بودند، اما در این میان بیش از همه کتابی که تاثیر خاصی بر اصطلاح‌شناسی صوفیه و بویژه بر منازل‌السائرین خواجه عبدالله انصاری داشته، کتاب «نهج‌الخاص» ابومنصور اصفهانی (ف ۴۱۸) صوفی حنبلی بود.

ابومنصور کوشیده بود تا با استفاده از عدد اربعین یا چهل که عدد مهمی محسوب می‌شد، منازل و مقامات را در چهل حال و حالت خلاصه کرده و به پایان ببرد. این حالات از توبه آغاز شده و پس از عبور از حالاتی همچون خوف، رجا، حبّ، شوق، مشاهده، مکاشفه، به غربت و همت ختم می‌شود. در واقع این اصطلاحات مربوط به عرفان عملی است. عرفان‌پژوه معاصر استاد «نصرالله پورجوادی» بر آن است که این اصطلاحات مربوط به منازل یا مقامات سلوک است و با الفاظی که نویسندگان خراسانی مانند ابونصر سراج توسی در «اللمع»، و ابوسعید خراسانی نیشابوری در «تهذیب الاسرار» و قشیری در «الرساله» و هجویری در «کشف‌المحجوب» و همچنین ابوبکر کلاباذی در «التعرف» به منزله الفاظ مشکل توضیح داده‌اند، فرق دارد. در کتابهای خراسانیان معمولاً با فهرستی از الفاظ مشکل که در سخنان صوفیه (به خصوص حلاج) به کار رفته است، روبرویم، و این نویسندگان نیز سعی کرده‌اند معانی آن‌ها را بیان کنند. اما اصطلاحات ابومنصور در نهج‌الخاص هر چند که بعضاً با فهرست الفاظ لمع و آثار خراسانیانی دیگر مشترک است، ولی اساساً اسامی آن چیزهایی است که سراج و دیگران معمولاً در باب احوال و مقامات مطرح کرده‌اند. چون این اصطلاحات به مثابه الفاظ مشکل تلقی شده، ابومنصور در صدد تعریف یا توضیح معانی آنها برنیامده، بلکه هر یک از آنها را به سه مرتبه، یا به قول خودش به سه مقام تقسیم کرده است. پس از این

۱. نگاه کنید به آغاز منازل‌السائرین، ص اول و دوم.

تقسیم سه گانه، از برای هر یک از آنها آفتهایی نیز ذکر کرده است.^۱
یکی از بزنگاههای تاثیرپذیری خواجه از ابومنصور مثلث نویسی است که بی شک در این امر انصاری و امدار و مدیون ابومنصور است.

کتاب ابومنصور به حوزه عرفانی اصفهانی محدود نمانده و آوازه‌ی شهرت آن به خراسان نیز رسید. از همین روی صوفیان خراسانی این متن را می شناختند و خواجه عبدالله نیز با ابومنصور و نهج‌الخاص او را به خوبی آشنا بوده است. در «طبقات الصوفیه» فصلی را به معرفی وی و کتابش اختصاص داده و او را چنین معرفی کرده است: «شیخ ابومنصور معمر بن احمد اصفهانی. به اصفهان بوده. شیخ سپاهان. سید بوده و امام به علوم ظاهر و علوم حقایق. یگانه‌ی مشایخ در وقت خود. حنبلی مذهب، سنی... تنگ وقت بود. شیخ احمد کوفانی وی را دیده بود. وی را گفتم که از وی هیچ حکایت یاد داری؟ گفت: نه، اما روزی در میان سخن می گفت: الفقیر عزیز. وی را گفتم: تمام بود یک سخن از یک پیر».^۲

خواجه از سنت منازل سلوک نویسی نیز سخن به میان آورده و کتاب ابومنصور را ستوده است:

«از این مقامات‌ها که کرده‌اند هیچ کسی از وی به نکرده است که بیشتر حکایت می کنند، و سخن صوفیان از وجود و ذوق و دیدار باید گفت، نه از حکایت. وی را سخن است نیکو. صاحب تصانیف است. کتاب نهج‌الخاص کرده در این باب، و کتاب اربعین صوفیان، سخت نیکو؛ و کتاب غربت... در این کتاب نهج‌الخاص گوید که: اخلاص در سه چیز است: در توحید و در احوال و در افعال...»

وی [احمد کوفانی] گفت که: می خواستم کتاب نهج‌الخاص از وی بشنوم، وی گفت: جرک‌دست، یعنی دشوارست و اکنون وقت تنگ است؛ ترا اجازت دادم».^۳

مشابهت‌ها میان نهج‌الخاص و منازل‌السایرین بسیار چشمگیر است. به ویژه در سه

۱. نشریه «تحقیقات اسلامی»، سال ۳، ش ۱ و ۲، ص ۱۴۹-۹۴؛ پژوهشهای عرفانی، دکتر نصرالله پورجوادی، ص ۱۷۰؛ مجله معارف، دوره ۶، ش ۱ و ۲، فروردین و آبان ۱۳۶۸، ص ۸۰-۳.
۲. طبقات الصوفیه، ص ۵۴۰ و ۵۴۱.
۳. همان، ۵۴۱ و ۵۴۰.

مرحله اندیشی راجع به مقامات منازل السائرین تحت تاثیر مستقیم نهج الخاص است. البته چنانکه برخی محققان نشان داده‌اند این امر یعنی مثلث اندیشی راجع به مقولات عرفانی و اخلاقی در میان عرفا سابقه داشته است. برای مثال «حارث محاسبی» (ف ۲۴۳ ق) در نوشته‌اش «رسالة المسترشدين»^۱ مقاماتی همچون صدق، قناعت، زهد، صبر و غیر اینها را به سه مرتبه تقسیم کرده است.

بیشتر در قرن دوم نیز بعضی صوفیه همچون «سلام بن ابی مطیع» و «ابراهیم ادهم» نیز از درجات سه گانه مقولات مثل زهد سخن گفته‌اند.^۲

شیخ عارف «ابوسعید خراز» (ف ۲۸۶ ق) نیز در «کتاب الفراغ» خویش برای برخی مقولات عرفانی و اصطلاحات اخلاقی و صوفیانه وجوه سه گانه قایل شده است.^۳ در عین حال چنین به نظر می‌رسد که خواجه در کار خویش بیشتر تحت تأثیر ابومنصور اصفهانی است. شباهت دیگر کار خواجه به ابومنصور ایجاز و فشرده‌گی خاصی است که در نوشته هر دو وجود دارد. البته تعاریفشان از مقولات در اکثر موارد بی‌شباهت است، و هر یک اصالت خاصی در نوشته‌ی خود دارند بجز چند مورد، خواجه در تعریف مقولات به ابومنصور نظر نداشته است. نگاه خواجه ویژه‌ی اوست و نوآوریهای بسیار در نوشته وی دیده می‌شود. تفاوت دیگر کار این دو آن است که ابومنصور در هر مقام و مرتبه‌ای آفت ویژه‌ی آن منزل را نیز متذکر می‌شود، اما خواجه چنین کاری را نکرده و کاری به آفات منازل ندارد. گاهی نیز اصطلاحاتی از نهج الخاص در منازل کاری السائرین نیامده، ولی در صد میدان به آن پرداخته شده است. مثلاً اصطلاح «فتوح» در نهج الخاص ذکر شده، اما در منازل السائرین نیامده است. ولی خواجه این اصطلاح را در صد میدان ذکر کرده است. البته تعریف این اصطلاح در دو متن کاملاً متفاوت است. سخن ابومنصور چنین است:

«والفتوح علی ثلاث مقامات: فتوح العبادة فی الظاهر، و فتوح الحلاوة فی الباطن، و

۱. رسالة المسترشدين، تصحیح عبدالفتاح ابو غدة، ج ۵، قاهره، ۱۴۰۹ ق - ۱۹۸۸ م.

۲. ابوطالب مکی، قوت القلوب، قاهره، ۱۳۱۰ ق، ج ۱، ص ۵۳۳.

۳. رسایل الخراز، تصحیح قاسم سامرای، بغداد، ۱۹۶۷ م، ۳۸ و ۳۹؛ و: پژوهشهای عرفانی، ص ۷۲.

فتوح المكاشفة فی الله. و فتوح العبادة سبب الخاص لقصد، و فتوح الحلاوة فی الباطن سبب جذب الحق باللطافة، و فتوح المكاشفة فی الله سبب المعرفة بالحق».

فتوح بر سه مقام است: فتوح عبادت در ظاهر، و فتوح حلاوت در باطن، و فتوح مکاشفه در باطن باطن. فتوح عبادت باعث اخلاص قصد می شود. فتوح حلاوت در باطن زمینه ساز جذبه ی لطیف حقانی است. و فتوح مکاشفه در باطن باطن سبب معرفت حقیقی حق است.

حال ببینیم خواجه در اثر فارسی خویش این اصطلاح را چگونه تعریف می کند: «فتوح نامی است آن را که از غیب ناجسته و ناخواسته آید. و آن سه قسم است: یک قسم از آن با ارادت عیش و رزق است. و آن را سه شرط است: نامطلوب، و نامکتسب، و نامنتظر. و دیگر آن در علم است، و آن را سه وصف است: ناآموخته ی با شریعت موافق، و ناشنیده ی به دل آشنا، و ناآزموده ی در حکمت پسندیده. سه دیگر از نشانه های غیبی است: از اشارت های خواب های نیکو، و دعا های نیکان، و قبول دلها».^۱ چنانکه می بینیم تقریباً دو متن هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند.

دکتر «نصرالله پورجوادی» که شناخت ابومنصور اصفهانی و نهج الخاص در ایران را مدیون اویم، درباره ی روش خاص این کتاب نوشته اند:

«در نهج الخاص ترتیبی منطقی رعایت شده است: ارادت پس از توبه و پیش از صدق است. در رساله قشیری نیز ارادت ابتدای راه سالکان و مقدمه ی همه کارها معرفی شده است. تقسیم و تعریف ارادت در عبادات نسبتاً کم غلط است و این دومین بابی ست که بطور کامل از روی اثر ابومنصور رونویسی شده. بطوری که آفتهای سه گانه ارادت نیز ذکر شده است. در املاء آفتهای نیامده است. در اصطلاح ابن عربی و فتوحات نیز آفتهای نیامده است».^۲

□

به لحاظ محتوایی «منازل السائرین» گونه ای روانشناسی استعلایی است:

۱. صد میدان، تصحیح سهیلا سیرجانی موسوی، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۲. پژوهشهای عرفانی، ص ۱۹۵ و ۱۹۴.

روانشناسی انسان سالک؛ روانشناسی رو به گسترش عارفی که منزل به منزل به سوی مقصد اقصای روح سیر و سلوک دارد. وقتی گام برمی دارد منزل است و وقتی می ایستد مقام؛ با هزار و یک منزل همانند هزار و یک شب. اما اینجا هزار و یک شب عاشقانه سفری عرفانی است در درون. از دریای شب سفر می کنی تا در بندر روز - روز مطلق - پهلوی بگیری، اما این سفر در درون است، نه در بیرون، و شگفتا که این سفر درونی در همان حال کاملاً بیرونی نیز می باشد. هر یک از مقامات و منازل با دیگر مقامات و منازل نسبت دارد. این گونه نیست که چون از یک منزل گذشتی دیگر با آن کار نداشته باشی، بلکه آن منزل نیز با تو و در تو به راه می افتد، و خلاصه هر منزل در تمامی منازل بعدی با توست، مگر آنچه نباید آمده باشد. کتاب از بدایات آغاز شده و به نهایت ختم می گردد. در این میان منازل مختلفی را باید پشت سر بگذاری.

بخش مقدماتی سفر یا بدایات با «یقطه» آغاز می شود یعنی بیداری، و این یعنی که گام نهادن در سفر روح جز با خیزش از خواب تن و طبیعت میسر نخواهد بود. بیداری درونی تو را به بازگشت می برد: «توبه!» پس از توبه باید میزان خرابیهای خود را برآورد کنی و در ضمن بررسی که چه داری؟ در کجایی؟ می خواهی به کجا بروی؟ قصدت چیست؟ و مقصودت کیست؟ این از خود حساب خواستن را «محاسبه» خوانده اند. پس از آن در عذر گذشته باید کوشید: «انابه»؛ و سپس باید اندیشید که چه بوده ایم؟ چه هستیم؟ چه می توانیم باشیم؟ یعنی «تفکر». پس از این می بایستی خدای را یاد کرد و به خود نهیب زد: «تذکر». به ریسمان الهی می باید چنگ زد و از خدای خویش یاری خواست: «اعتصام». سپس از شیطان و نفس - دشمن درون - دور باید شد: «فرار». زین پس از تن آرای و تن پروری خبری نیست: «ریاضت». شاید علت اکثر مشکلات پیش روی سالک این است که سخن بایسته و شایسته نمی شنود. پس باید از این پس نیوشای سخن دل و سخن خدا بود از برون و درون: «سماع».

بدین ترتیب هر یک از «قسم»ها و مدارج سلوک دارای ده باب است. درهایی که باز می شوند تا از دالانهای تو در توی «من» بگذری و پرده به پرده پیش بروی به سوی روشنایی «الله نور السماوات و الارض».

در قرآن آمده است: «قل رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین». (سوره ۲۳، آیه ۲۹). یعنی «بگو خدای من، مرا در منزلی مبارک فرود آر و همانا تو بهترین فرود آورندگان».

آدمیان مسافرانند. اما منزلگاه قوافل بشری کجاست؟ لذا باز خداوند می پرسد، و آدمیان از هم و از یکدیگر می پرسند که: «این تذهبون». به کجا چنین شتابان؟ اگر ندانی از کجا آمده ای، چگونه خواهی دانست که به کجا می روی؟ تمامی ماجرا در یک آیه ی قرآنی خلاصه شده است: «انا الله و انا الیه راجعون». از خداییم و به خدا بازمی گردیم. این «ابواب» در کلام پیامبر و امامان نیز مورد توجه بوده است.

اسلام جز با ایمان درست نمی شود، و ایمان نیز جز با معرفت درست نمی آید. معرفت نیز به نوبه ی خود جز با توحید درستی نخواهد یافت. نور اسلام به «ذکر عواقب» امور تجلی می کند. نور ایمان با «تنبیه طوارق» و هشیاری نسبت به راه حاصل می شود. نور معرفت با «ذکر سوابق» و یاد کرد عهد اُلت بروز و ظهور می یابد. اما آشکارگی نور توحید منوط به «کشف حقایق» است. یاد کرد عواقب امور موجب سیاست نفس و ادب آموزی خویش می شود. هشیاری نسبت به راه سبب ریاضت دادن نفس خواهد بود. مشاهده ی حقایق باعث رعایت حقوق است. با سیاست نفس بنده به تصدیق می رسد، و با حراست آن به تحقیق واصل می گردد. تنها با رعایت ادب حضور و درک فنای خویشتن است که به توحید می توان عزّ و وصول یافت. ریاضت ادب نفس است و مالک شدن آن. رعایت موجب وفای به عهدها خواهد بود، و حراست باعث حفظ حدهای الهی خواهد شد. ریاضت رضای به موجود را پی آمد خود دارد. و سبب صبر بر مفقود می شود. این خصلت ها تمامی آن چیزی است که خداوند در ظاهر و باطن و آشکار و نهان بندگان را به آنها امر کرده است.

آنچه در این میان شایسته ی توجه است، رفت و آمد مداوم خواجه عبدالله میان قرآن و عرفان است. عرفان او قرآنی است. هر بابی با آیتی قرآنی آغاز می شود، درست بدان گونه که دری با کلیدی باز می شود. تأویلات قرآنی خواجه شگفت آور است. او با هوش سرشار و ذوق شگفتی آور خویش آیات را درونی کرده و جغرافیای سلوک

باطنی را بر مبنای نقشه‌ی راهنمای قرآنی مشخص می‌دارد. بدین سان منازل السائرین را می‌توان روانشناسی قرآنی و عرفانی سلوک انسان از خویش تا خویش و به معنای دیگر از خود تا خدا برشمرد. از این روی منازل به نوعی می‌تواند و باید از تفاسیر موضوعی قرآن به حساب آید. قرآن جغرافیای سلوک عرفانی را مشخص داشته است. همان گونه که انسان ظاهر و باطن دارد، قرآن نیز دارای ظواهر و بواطن است، و این دو برهم قابل انطباق‌اند. منازل بدین سان کتابی است که می‌خواهد سلوک اخلاقی را نیز بر مبنای شواهد باطنی قرآن سامان و سازمان ببخشد.

□

در اینجا صد مقام وجود دارد و هر مقام دارای سه درجه است، پس در کل سیصد منزل وجود دارد. یعنی در هر مقامی سالک باید از سه منزل عبور کند، تا پس از به پایان رساندن سفر در یک مقام، به حال برتر صعود کند، و همچنین پیش برود تا راه را به نهایت برساند. به جهت دیگر نیز او میان سالکان فرق گذاشته است. از جهت سلوکی اهل عرفان دو دسته‌اند: سالکی که بین خوف و رجا عمل می‌کند و شاخصه‌ی او محبت توأم با حیاست. به این سالک مرید گفته می‌شود. دو دیگر اصلی که از وادی تفرقه به جمع رسیده است و او را مراد می‌نامند. غیر از این دو هر کس که باشد مدعی فریفته‌ی فریبکار است. از اینجا به نکته‌ی دیگری می‌رسیم و آن این که منازل شرح شده در این کتاب متعلق به مریدان است، اما منازل متعلق به مراد که عارفان از ایشان به مجذوب سالک یاد می‌کنند، شرح آنها لازم نیست. به تعبیر مولوی:

«علم راه حق و صاحب منزلش

صاحب دل داند آن را با دلش»

مراد به اختیار خود سیر نمی‌کند بلکه اساساً او را سیر می‌دهند، و لذا لازم نیست تا او راه را بداند، چون کسی که او را می‌برد راه را به درستی می‌شناسد.

تفاوت اصلی در ترتیب درجات سه گانه آن است که سالک در درجه‌ی نخست نفس و عمل خویش را می‌بیند و اینکه او خود عامل اصلی سلوک است به چشمش

می آید.

سپس به درجه‌ی دوم می‌رسد و مشاهده می‌کند که تمامی آنچه که از خود می‌دید در برابر ظهور الهی فانی است. از اسباب چه کاری ساخته است در برابر سازنده و گرداننده‌ی سببها؟ پس می‌کوشد تا خطاهای خویش را در درجات پیشین تصحیح کند. او پیشتر خویش را می‌دید و عملش را و متعلقات به خود را، اما اینک نظاره‌گر حکمت و علم پیشین الهی نسبت به جان و جهان است، و اینکه هر حرکتی و پیشامدی دارای حکمت و علتی است. در مرحله‌ی دوم به تصحیح کوشیده و در مرحله‌ی سوم به تصحیح تصحیح می‌کوشد. یعنی به مرتبه‌ای می‌رسد که از هر دو فانی می‌شود و دیگر خود را و عمل خویش را و متعلقاتش را نمی‌نگرد. او فانی از غیر و باقی به حق است. او اینک به چشمی که خدایش عطا کرده، نظاره‌گر مراتب تجلیات الهی است.

کتاب دیگر خواجه یعنی «صد میدان» نیز به تبیین مقامات و منازل سالکان اختصاص دارد. در اینجا خواجه هر چند مقام را در مجموع با هم یک میدان به حساب آورده است. او در مقدمه صد میدان متذکر است که اولیای خدا از این منازل و مقامات سخن گفته‌اند.

از حضرت خضر (ع) نقل است که گفت: «میان بنده و مولایش هزار مقام است». «ذوالنون مصری» عارف بزرگ آن را هزار علم نامیده است. «بایزید بسطامی» و «جنید نهاوندی» آن را هزار قصر گفته‌اند. شیخ «ابوبکر کتانی» آن را هزار مقام خوانده است.

این مقامات هزارگانه منازل سالکان به سوی خداست و بنده در آنها درجه به درجه پیش می‌رود تا به شرف قبول الهی نایل شود. این منازل در درون خود اوست و آخرین منزل، منزل قرب است. مرتبه‌ای که از آن عبور شود منزل است، و اگر در آن توقف بشود، مقام است.

خواجه در اینجا بر همراهی شریعت و طریقت تأکید دارد. شریعت، به تمامی حقیقت است و حقیقت به تمامی شریعت بنای حقیقت بر شریعت است. شریعت بدون حقیقت سودی ندارد، و حقیقت نیز بدون شریعت سودی نخواهد داشت.

خواجه در اینجا شرطی قرار می‌دهد و آن توبه است: «شرط هر منزلی از این منازل

هزارگانه آن است که با توبه وارد شوی و با توبه خارج شوی. در قرآن است که: «توبوا الى الله جميعاً ايها المومنون»، (۳۳۱/۲۴). خداوند تمامی بندگان را محتاج به توبه دانسته است، و بر تمام ایشان ذلت خطا را ظاهر نموده است. خسارت غفلت در همه هست و عجز از ادای حقوق الهی را همگان دارند. در آیتی دیگر از قرآن شریف آمده است: «و من لم يتب فاولئك هم الظالمون»، (۱۱/۴۹).

پس تمامی مردم داخل در دو حاکم اند. از معرفت تا به محبت هزار مقام است، و از محبت تا گشایش نیز هزار مقام دیگر است. تمامی اینها نیز بر صد میدان بنا شده است. خواجه در کتاب صد میدان ترتیب مقامات را متفاوت از منازل ذکر کرده است. میدانهایی که او در صد میدان نام برده، عبارتند از:

۱. توبه ۲. مروت ۳. انابت ۴. فتوت ۵. ارادت ۶. قصد ۷. صبر ۸. جهاد ۹. ریاضت ۱۰. تهذیب ۱۱. محاسبه ۱۲. یقظه ۱۳. زهد ۱۴. تجربه ۱۵. ورع ۱۶. تقوا ۱۷. معامله ۱۸. مبالات ۱۹. یقین ۲۰. بصیرت ۲۱. توکل ۲۲. لجاجت ۲۳. رضا ۲۴. موافقت ۲۵. اخلاص ۲۶. تبثّل ۲۷. عزم ۲۸. استقامت ۲۹. تفکر ۳۰. ذکر ۳۱. فقر ۳۲. تواضع ۳۳. خوف ۳۴. وجل ۳۵. رهبت ۳۶. اشفاق ۳۷. خشوع ۳۸. تذلل ۳۹. اخبات ۴۰. باد ۴۱. هیبت ۴۲. فرار ۴۳. رجا ۴۴. طلب ۴۵. رغبت ۴۶. مواصلت ۴۷. مداومت ۴۸. خطر ۴۹. همت ۵۰. رعایت ۵۱. سکینه ۵۲. طمانینه ۵۳. مراقبه ۵۴. احسان ۵۵. ادب ۵۶. تمکن ۵۷. حرمت ۵۸. عبرت ۵۹. جمع ۶۰. انقطاع ۶۱. صدق ۶۲. صفا ۶۳. حیا ۶۴. ثقت ۶۵. ایثار ۶۶. تفویض ۶۷. فتوح ۶۸. غربت ۶۹. توحید ۷۰. تفرید ۷۱. علم ۷۲. بصیرت ۷۳. حیات ۷۴. حکمت ۷۵. معرفت ۷۶. کرامت ۷۷. حقیقت ۷۸. ولایت ۷۹. تسلیم ۸۰. استسلام ۸۱. اعتصام ۸۲. انفراد ۸۳. سرّ ۸۴. غنا ۸۵. جرات ۸۶. انبساط ۸۷. سماع ۸۸. اطلاع ۸۹. وجد ۹۰. لحظ ۹۱. وقت ۹۲. نفس ۹۳. مکاشفه ۹۴. سرور ۹۵. انس ۹۶. دهشت ۹۷. مشاهده ۹۸. معاینه ۹۹. فنا ۱۰۰. بقا.

تفاوتهای ترتیب منازل در این متن با جدول مقامات در منازل السائرین کم نیست. در منازل گام نخست یقظه به معنای بیداری است، اما در صد میدان ماجرایی سلوک از توبه آغاز می شود. اگر مقایسه ای بین این دو متن بکنیم باید پذیرفت که هیچ توبه ای بدون بیداری و یقظه ممکن نیست، پس یقظه ذاتاً مقدم بر توبه است. در صد میدان یقظه

را در میدان دوازدهم می‌یابیم که منطقی به نظر نمی‌آید.

در مقایسه دو متن علاوه بر این اختلاف به تفاوت دیگری نیز می‌توان اشاره کرد و آن این‌که برخی میادین اساساً در منازل‌السایرین ذکر نشده‌اند و برخی منازل در صد میدان مذکور نیستند. از میادینی مثل: مروت، جهاد، تقوا، موافقت، هیئت، طلب، مواصلت، انقطاع، فتوح، کرامت، حقیقت، ولایت در منازل‌السایرین سخنی به میان نیامده است. همچنین از منازل: حزن، شکر، ذکر، فراست، شوق، برق، ذوق، غرق، غیبت، قبض، سکر، صحو، اتصال، تحقیق، تلبیس، وجود، محبت در صد میدان یاد نشده است.

علاوه بر اینها متن دو کتاب نیز یکسان نیست. علت این امر ممکن است مربوط به تفاوت دیدگاه‌های او در سنین مختلف باشد. شاید هم برحسب اختلاف مخاطبین او ترجیح داده تا اینگونه به اختلاف سخن بگوید. احتمال اینکه خواجه نخست صد میدان را نگاشته باشد و سپس دست به تحریر منازل زده باشد بسیار زیاد و بلکه حتمی است، مباحث منازل بسیار کاملتر از مباحث صد میدان است. البته در هر دو متن فشردگی فوق‌العاده‌ی مطالب باعث دشواری فهم بوده و نیاز به شرح‌نویسی را پیش آورده است. حتی شارحان نیز گاه در فهم نوشته‌ها دچار اختلاف شده‌اند.

علاوه بر این دو رساله‌ی دیگر از خواجه عبدالله نیز عهده‌دار اینگونه مباحث‌اند که هر دو نیز ناقص می‌نمایند. یکی رساله‌ای فارسی از او به نام «محبت‌نامه» که با صد میدان و منازل‌السایرین در اکثر عناوین مشترک است، و اختلافش با آنها در ترتیب و سیاق آن است. البته اصل کتاب در موضوع محبت نگاشته شده، ولی در خود متن شباهتها با دو متن فوق‌الذکر بسیار است. این کتاب کوچک بیست و هشت باب دارد و مسجع است و موجز. ابواب مهم این رساله عبارتند از: محبت، شوق، طلب، ذکر، جنون، تجرید، قرب، انس، انبساط، عشق، وفا، غیرت، سکر، وجد، تجلی، مشاهده، جمع، فقر و توحید.

چنانکه می‌بینیم این عناوین با موضوع عشق و محبت سازگاری و هماهنگی دارد. رساله‌ی کوچک دیگری نیز به زبان عربی از او باقی است به نام علل‌المقامات که بسیار

کم حجم است. در این رساله‌ی احتمالاً ناقص، یازده باب ذکر شده است: ۱. اراده ۲. زهد ۳. توکل ۴. صبر ۵. حزن ۶. خوف ۷. رجا ۸. شکر ۹. محبت ۱۰. شوق ۱۱. طریق خاص.

خواجه در آغاز «صد میدان» نوشته است:

«آن هزار مقام را منزلهاست که روندگان را بسوی حق هم منزل است و هم مقام. تا بنده را درجه درجه برمی‌گذرانند و به قبول و قرب حق تعالی مشرف می‌شود؛ یا خود منزل منزل قطع می‌کند تا منزل آخرین که آن منزل ایشان را مقام قرب است. و آن قرب ایشان را منازل است. و آنجا که وی را بازدارند آن مقام است، همچون فرشتگان را در آسمان‌ها. قوله تعالی: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ»؛ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَتَيْتُمُ اقْرَب. و هر یکی از آن هزار مقام، رونده را منزل است و پاینده را مقام.^۱

به تعبیر استاد «پورجوادی»:

«اختلاف این آثار عمدتاً معلول دو علت است: یکی اینکه احوال و مقامات امور باطنی است و مستقیماً به تجربه باطنی و شخصی نویسنده بستگی دارد، و از آنجا که به قول کلاباذی، تجربه‌ها مختلف و به قول بعضی، راهها به عدد نفوس خلاق و حتی بیش از ستارگان آسمان است^۲، تعداد احوال و مقامات و حتی ترتیب آنها و شرح و بیان آنها نیز در آثار نویسندگان مختلف فرق می‌کند.

علت دیگر مربوط به مکتب نویسنده است، و این نکته‌ای است که تاکنون کمتر مورد توجه واقع شده است. البته، اختلافات مکاتب صوفیه موضوعی است که از قدیم بدان توجه شده است. مثلاً هجویری صوفیان را به دوازده گروه تقسیم کرده و هر گروه را به یکی از مشایخ منسوب نموده است.^۳ مکاتب تصوف را از لحاظ جغرافیایی نیز تقسیم کرده‌اند و میان تصوف ایران (به‌خصوص خراسان)، و بین‌النهرین (به‌خصوص بغداد) و

۱. رسایل، ۲۵۶/۱.

۲. چنانکه شیخ «ابومنصور اصفهانی» در خاتمه‌ی «نهج‌الخاص» به همین معنی اشاره کرده، وقتی می‌نویسد: «والطرق إلى الله عزوجل أكثر من نجوم السماء».

۳. کشف‌المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، ص ۱۶۴.